

## تروریزم در اشکال مُدرن آن

از آن جا که تروریزم در اشکال مُدرن آن یکی از مسایل قابل توجه و با اهمیت روز، هم در داخل کشور و هم در سطح جهانی شده است و هرروز قربانیان خود را از میان مردم بیدفاع و شهروندان عادی میگیرد، مفید پنداشته شد، تا به صورت مؤجز به این موضوع بپردازیم؛ امید است، این نوشتار گُمکی در راه روشنگری این مبحث باشد.

تروریزم، بی تردید مهمترین و فراگیرترین معضل امنیتی برای دولتها و مردمان جهان در طلیعۀ سده بیست و یکم است. بعد از یازدهم سپتامبر 2001م، در محافل علمی و پژوهشی، ضرورت آن به میان آمد، که واژه تروریزم در ابعاد گسترده و وسیعی مورد بحث قرار گیرد، تاکنون نظریات مختلفی در این باره مطرح گردیده و نوشته های متعددی در مورد به نشر رسیده است. اما از آن جا که اقدامهای تروریستی ابعاد وسیعی را دارا بوده و صرفاً خشونت و یا تهدید به خشونت نیست، تا معضل شناسایی اقدامهای تروریستی به انگیزه مرتکب یا شیوه های ارتکاب آن منحصر شود، تعریف جامع آن بسیار پیچیده و دشوار تلقی میگردد.

واژه ترور، از نظر زبانی ریشه در زبان فرانسه یی دارد؛ ترور در لغت به معنای هراس و هراس افکنیست؛ و در سیاست معمولاً به آن اقدامهای خشونت آمیز و غیرقانونی دولتها که برای سرکوبی مخالفان حکومت و ترساندن آن ها صورت میگیرد ترور میگویند و نیز اقدامهای گروههای مبارز که برای رسیدن به هدفهای سیاسی خود دست به کارهای خشونت آمیز و هراس انگیز میزنند، ترور نامیده میشود.

تروریزم، یک پدیده تاریخیست، که در اشکال متفاوت، در تمام ادوار تاریخ وجود داشته است، ترور به عنوان یک ابزار توسط گروههای ضعیف به منظور ضربه زدن به دولت استفاده گردیده و بالعکس توسط دولت و یا نهادهای ممثل دولت برای درهم کوبیدن گروههای مخالف به کارگرفته شده است.

از چشم انداز محققان غربی، تروریسم تا قبل از انقلاب فرانسه {1} (1789-1799)، هیچ گاهی به صورت سیستماتیک و سازمان داده شده به عنوان وسیله قدرت سیاسی استفاده نگردیده بود، در این سال تعداد قابل ملاحظه‌ای به عنوان عناصر ضد انقلاب به قتل رسانیده شدند، از آن تاریخ به بعد ترور به عنوان یک تاکتیک و ابزار رسیدن به قدرت، توسط گروه‌های انارشیست در اروپا، امریکا و روسیه استفاده گردیده است، این گروه‌ها با کشتن افراد مهم و کلیدی میخواستند ساختار قدرت را متحول و متغیر نمایند.

اغلب تحلیلگران موافق اند، که واژه تروریسم ریشه در تحولات اواخر قرن هجدهم میلادی دارد. نمونه تاریخی و بارزی که موجب متداول شدن این واژه و تبدیل آن به یک مفهوم سیاسی شد، حکومت انقلابی فرانسه است، که از ترور در برابر مخالفان خود استفاده میکرد. اما استفاده از روشهای تروریستی برای رسیدن به اهدافی که غالباً سیاسی یا ایدیولوژیک هستند ریشه در تاریخ کهن دارد. روش انارشیستهای انقلابی و نیز برخی دسته‌های انقلابی دیگر در روسیه تزاری از مثالهای تاریخی این نوع رفتار است، که بعداً در مورد آن خواهیم پرداخت.

از تروریسم نمیتوان یک تعبیر واحد و چوکاتبندی شده ارایه نمود، زیرا نوع تفسیر و تعبیر آن نخست بسته گی به این دارد که این واژه در کجا استعمال میشود و توسط چی کسانی تعبیر و تفسیر میگردد، این که یک تعریف و یا تعبیر واحد از تروریسم تاکنون ارایه نگردیده، بیشتر ناشی از اختلاف نظرهایست که در سطح جهان در این مورد وجود دارد، این اختلاف نظرها در واقع بازتاب تنشها میان دولتهایست که علیه تروریسم در جنگ اند و دولتهایی که فعالیتهای تروریستی را حمایت میکنند و تروریسم را به عنوان ابزار برای سرکوب مخالفان خود به کار میبرند و هم نهادهایی که تروریسم را به منزلت یک شیوه مبارزه پذیرفته اند.

به گونه مثال، اقدامهای گروه حماس که به {هدف!} رهایی و آزادی سرزمین فلسطین علیه دولت اشغالگر اسرائیل انجام مییابد، از دید امریکا و دولتهای غربی فعالیت تروریستی پنداشته میشود. در حالی که این اقدامها از نظر سازمان کنفرانس اسلامی اقدام تروریستی خوانده نشده، چنانکه در اسناد "کنوانسیون {2} سازمان کنفرانس اسلامی در زمینه مبارزه با تروریسم بین المللی" مصوب بیست و ششمین کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی که متشکل از 42 ماده است و از نوامبر 2002م. نافذ گردیده، چنین آمده است: "مبارزه ملل شامل مبارزات مسلحانه بر ضد اشغالگری بیگانه، تجاوز، استعمار و تفوق طلبی که هدفش آزادسازی و حق تعیین سرنوشت مطابق با اصول حقوق بین المللیست، جرایم تروریستی تلقی نمیشود".

هم چنان در این سند به مبارزه علیه تروریسم و تمایز آن با جنبشهایی استقلال طلبی و آزادیخواهی و آزادسازی سرزمینهای ملی پرداخته شده و تعریفی از تروریسم نیز به شرح آتی به عمل آمده است: "این تعریف رسماً مورد تایید دولتهای عضو کنفرانس اسلامی قرار گرفته است و اغلب محتویات آن در قوانین ملی آن کشورها بازتاب یافته است."

"تروریسم به معنای هر عمل خشونتبار یا خطر آفرین، بدون توجه به نیات و اغراض آن است، که در صدد انجام دادن یک جنایت فردی یا جمعی با هدف وحشت آفرینی در مردم باشد، ایجاد مخاطره جهت معدوم ساختن مردم و به خطر انداختن جان، شرف، آزادی امنیت و حقوق آن ها باشد، محیط زیست، امکانهای شهری یا اموال عمومی و خصوصی را در معرض حوادث مختلف قرار دهد. یا اماکن را اشغال یا تصرف نماید، منافع ملی یا امکانهای بین المللی را به مخاطره اندازد، ثبات، تمامیت ارضی و وحدت سیاسی یا حاکمیت دول مستقل را به خطر اندازد."

با آنکه اعمال روشهای تروریستی نقض آشکار اصول و مقاصد سازمان ملل متحد تلقی میشود و تهدید جدی علیه صلح و امنیت بین المللیست و با وجود که تاکنون بیش از ده کنوانسیون برای جلوگیری و سرکوب اعمال مختلف تروریستی به تصویب کشورها رسیده است و مجموعه ای از اسناد بین المللی وجود دارد، که مطابق آن ها، دولتها متعهد به مبارزه با تروریسم هستند. از جمله این اسناد میتوان به کنوانسیون مبارزه با تأمین مالی و قطعنامه الزام آور 2001 تروریسم شورای امنیت اشاره کرد؛ ولی، تا هنوز در جامعه جهانی در مورد تعریف تروریسم اتفاق نظر وجود ندارد. بدون وجود **تعریفی جامع و جهانی** از این جرم، نمیتوان انتظار آن را داشت، که مردم جهان به یک نظام دائمی و منسجم جلوگیری از تروریسم دست یابند. شاید یکی از دلایلی که هنوز تروریسم به صورت جامع تعریف نشده از یک سو این است، که **تعریف کردن ایجاد تعهد میکند** و دولتهای بزرگ جهان نمیخواهند خود را زیر بار هیچ تعهد و مسؤولیتی در قبال تروریسم ببرند و از دیگر سو در عمل کشورهای بزرگ سرمایه داری و متحدان آن هنوز از تروریسم به هدف جهانی سازی نظام جهانی سرمایه داری و سرکوب مخالفان این نظام استفاده ایزاری مینمایند. باید این را فراموش نکرد، که **تعهد و الزام هر دولت به منافع و امنیت نظام حاکم است، نی چیزی دیگر.**

متکی به اسنادی که از سوی کنوانسیونها و نهادهای جهانی مرتبط به مسایل تروریسم طی سالهای اخیر منتشر گردیده است، استفاده از اشکال متفاوت خشونت به صورت سیستماتیک

توسط دولت‌ها، گروه‌ها، افراد و شخصیت‌ها، برای دستیابی به اهداف از قبل تعیین شده که قربانیان آن با آگاهی قبلی از میان شهروندان عادی انتخاب می‌کردند، فعالیت تروریستی تلقی می‌شود. اما در رابط به عمل تروریستی یک دید نسبتاً مشترک وجود دارد؛ آن این که هر خشونت‌ی که قربانیان آن به صورت خودآگاهانه از بین شهروندان عادی انتخاب می‌گردد، یک عمل تروریستیست.

به صورت مؤجز از تعاریف ارائه شده استنباط می‌گردد، که تروریسم نوعی خشونت از پیش طراحی شده است، که با جهتگیری سیاسی بر ضد اهداف غیرنظامی از سوی گروه‌ها و عوامل مخفی معمولاً برای تأثیرگذاری بر مخاطبان به کار گرفته می‌شود.

## بخش دوم:

### قوانین ضد تروریسم

تروریسم به عنوان عمده ترین تهدید جدی برای امنیت باعث گردیده، که در اغلب کشورهای سرمایه داری به خصوص کشورهای غربی قوانین ویژه یی به نام قانون تروریسم وضع گردد؛ گرچه این قوانین از نظر شکل متفاوت اند و بیشتر بیانگر دیدگاه‌های قدرتهای حاکم در این کشورهاست، اما از جهت مضمون و محتوای خود، همگونی و همسویی فراوان دارند و دارای سرشت یگانه اند.

قبل از واقعهء یازدهم سپتامبر 2001، مبارزه با تروریسم و یا پیشگیری از آن به عهدهء ادارهء جهانی در قالب کنوانسیونهای بین المللی گذاشته شده بود و با تصویب دوازده سند بین المللی بر جهانی بودن برچیدن و تقبیح تروریسم تأکید داشت. اما، پس از حملهء تروریستها به مرکز تجارت و وزارت دفاع امریکا در یازدهم سپتامبر 2001، کنوانسیونهای بین المللی برای {مبارزه با تروریسم!} و دقیقتر اگر بگویم برای دفاع از منافع {نظام نوین جهانی!} از طرف اسکانداران نظام جهانی سرمایه داری، در رأس دولت امریکا و دولت‌های متحد آن به ویژه کشورهای غربی ناتوان تشخیص داده شد. با وضع قوانین ملی {مبارزه علیه تروریسم} و به اجرا گذاشتن آن، مبارزه با تروریسم یا پیشگیری از آن، طریق امنیتی شدن را گزید و در اولویت قانونگذاری داخلی اکثر کشورها قرار گرفت. دولت امریکا با تصویب قانون "پاتریوت" پشتتاز امنیت کردن قوانین جزای مرتبط با اقدامهای تروریستی گردید.

نکتهء قابل توجه این است، که این قوانین داخلی هم نتوانسته اند مصداق و دلیل راستی و تعریف {تروریسم} را مشخص سازند، زیرا تروریسم از حیث حقوقی مرزبندی شفاف با دیگر

عناوین مجرمانه ندارد و قبل از این که اصالت قانونی و حقوقی داشته باشد، ماهیتاً سخت مفهومی سیاسیست. هرگاه حقوقدانان رسالت‌مند و خبره‌ء ما که زنده گی مسلکی خود را صرف مبارزات عدالتخواهانه نموده اند، این قوانین را از منظر حقوق جزایی در روشنی موازین، مفاهیم و پرنسیپهای قبول شدهء حقوقی مورد تحلیل قرار دهند، بدون شک ماهیت سیاسی بودن و مضمون غیرعادلانه بودن آن بیشتر آشکار می‌گردد.

ازدیاد و تنوع اقدامهای تروریستی از یک طرف و اهداف و شیوه های ارتکاب آن از سوی دگر، باعث شده، تا قوانین ضد تروریزم در جهان چهرهء امنیتی به خود گرفته و محدودیتهای مختلف را در مسیر حقوق و آزادیهای فردی ایجاد کند و اعتراضهای شدید جهانیان را در برابر این قوانین بار آورد.

به هر صورت هدف از قوانین جدیدی که در این زمینه تصویب گردیده، برخلاف ادعاهای نهادهای قانونگذار کشورهای غربی "دفاع از شهروندان در مقابل تهدیدهای تروریستی" نیست؛ بلکه در واقعیت این قوانین در جهت حفظ و حمایت نظام سرمایه داری، تسریع روند جهانی سازی سرمایه مالی و تضمین امنیت آن به هدف کسب سود بیشتر نافذ گردیده اند.

در مورد قوانین "ضد تروریستی"، "میخائیل چوسودوفسکی" استاد دانشگاه در کانادا و نویسندهء مقاله های تحقیقی در روزنامهء لوموند دیپلوماتیک در کتاب معروف خود، "جنگ و جهانی شدن" نگاشته است:

"نام این قانون در ایالات متحدهء امریکا "قانون میهنی" است. براساس این قانون، تظاهرات آرام علیه جهانی شدن به اقدام جنایی تبدیل میشود. به طوری که هر نوع اعتراض بر علیه صندوق بین المللی پول یا سازمان تجارت جهانی میتواند به مثابهء "جنایت تروریزم داخلی" در نظر گرفته شود. برطبق این قانون "تروریزم داخلی" تمام آن فعالیت‌هاییست که قادر اند "از طریق فشار یا الزام در سیاست حکومت تأثیرگذار باشند"؛ به عنوان مثال، "یک مظاهرهء عادی که منجر به بسته شدن یک خیابان و جلوگیری از عبور یک آمبولانس شود"، میتواند به عنوان "تروریزم داخلی" در نظر گرفته شود. این قانون یکی از جدیدترین یورشها به حقوق اجتماعی در پنجاه سال اخیر است. در ایالات متحدهء "قانون ضد تروریستی" که به سرعت به تصویب کنگره رسید، در حقیقت ساخته و پرداختهء مؤسسات نظامی- پلیسی و زایندهء ماشین اطلاعاتی سازمان سیا است و قانونگذاران نقشی در آن ندارند. در حقیقت بیشتر مواد این قانون قبل از یازدهم سپتامبر و برای مقابله با جنبش ضد جهانی شدن تصویب شده بود. در نوامبر 2001 قانون دیگری به امضای رییس جمهور بوش رسید، که در آن "تشکیل کمیسیونها یا

دادگاههایی برای محاکمه افراد تروریست" در نظر گرفته شده است. این قانون شهروندان آمریکایی و اتباع دیگر کشورها را شامل میشود، که متهم به کمک به تروریسم بین‌المللی هستند. برای محاکمه این افراد کمیسیونهایی در نظر گرفته شده که میتوانند براساس اختیاراتی داده شده به رییس جمهور، افراد را محاکمه کند. این کمیسیونها دادگاه نظامی نیستند به دلیل آنکه در دادگاه نظامی حقوق فردی متهم در نظر گرفته میشود. در حالی که دادستان عمومی "اسکرافت" صریحاً اعلام کرد، که تروریستها لیاقت برخورداری از حقوق مندرج در قانون اساسی را ندارند. به گفته وی این دادگاهها نی برای "حصول عدالت، بل که برای محکوم کردن" به وجود آمده اند. براساس قانون جدید تمام جنبشهای اعتراضی و یا مخالفت با سیاستهای دولتی میتوانند به عنوان جرم "تروریسم" ملی در نظر گرفته شوند. در این قانون موازین حقوق کیفری زیر پا گذاشته شده و "تظاهر به زیرفشار گذاشتن یا الزام کردن جامعه" یا "تحت تأثیر قرارداد حکومت از طریق فشار و یا الزام" به صورت مبهم و کشداری تعریف شده اند، که مشخص نیست چه اقدامهایی و چگونه میتوانند زنده گی بشری را به مخاطره بیندازد یا جامعه را به کاری ملزم کند. در واقع اگر هدف مبارزه با تروریسم بود به اندازه کافی مقرر شده و قوانینی که بتواند با افراد خاطی و مجرمان برخورد کند، وجود داشت و لازم نبود افرادی که به اعتراض و یا اجتماعهای آرام دست میزنند، را به تروریسم متهم کرد و محکومیتهای سنگین برای آنان در نظر گرفت. حکومت آمریکا جنگ بر علیه تروریسم را یک جنگ دایمی و بدون مرز تلقی میکند. در اتحادیه اروپا هر چند قوانین ضد تروریستی تا حدی آزادیها را محدود و حقوق اساسی را به خطر می اندازد، ولی به حدت قوانین آمریکا و کانادا نیستند. در آلمان سبزه‌ها در دولت ائتلافی بر وزیر کشور "اوتو شیلی" فشار آوردند که طرح قانون تسلیمی به محبس را نرمتر کند. ولی در هر صورت قانون ضد تروریستی آلمان قدرت فوق العاده‌ی به پلیس این کشور میدهد.

**قوانین ضد تروریستی تنها به محدود کردن آزادیهای فردی و اجتماعی بسنده نمیکنند. آن‌ها حذف "عدالت" را در جامعه هدف گرفته اند. این قوانین ما را به سمت**

**سیستمی میبرد که تفتیش عقاید و دستگیریهای بدون دلیل پایه‌های آن هستند".**  
روزنامه بریتانیایی ایندی‌پندنت به تاریخ 18 فبروی 2009، در گزارشی به تازه ترین انتقادات و شواهد در مورد سؤاستفاده از "مبارزه با خطر تروریسم" در محدود کردن آزادیهای مدنی در کشورهای دموکراتیک میپردازد و اقدامهای امنیتی را که پس از حمله های یازدهم سپتامبر اجرا شده "ناقض قوانین قضایی و مدنی" توصیف میکند، این روزنامه مینویسد:

"کمیسیون بین‌المللی قضات" که رایبسنون، رییس جمهور سابق ایرلند و کمیسار حقوق بشر سازمان ملل متحد و همین‌طور آرتور چاسلکسون، رییس پیشین دادگاه قانون اساسی افریقای جنوبی، از اعضای آن هستند، در گزارش خود تأکید میکنند، که اقدامهای انتظامی و مقررهای قضایی که پس از حمله‌های یازدهم سپتامبر اجرا شده، مخرب بوده و موجب تشدید نارضایتی و بروز خشونت آمیز اعتراضها شده‌اند."

در این گزارش اشاره میگردد، که دولتهای امریکا و بریتانیا با پیشتازی در اجرای مقررات سختگیرانه عملاً زمینه را برای حکومتهای خودکامه فراهم کرده‌اند، تا مقررهای ضد دموکراتیک تری را به اجرا بگذارند. این گزارش هم چنین مدعی میشود که شواهدی در دست دارد، حاکی از آنکه دستگاهها و مأموران امنیتی در نقض قوانین و موازین حقوق بشر از مصونیت برخوردار بوده و پنهانکاریهای دولتها باعث شده که قربانیان این نوع اعمال غیرقانونی نتوانند از حقوق خود دفاع کنند

## **بخش سوم:**

### **انواع و اشکال تروریزم:**

تروریزم به گونه‌های مختلفی نمایان میشود. در واقع، امروز ما نی با یک نوع تروریزم، بلکه با انواع گوناگون آن رو به رو هستیم. از آن جمله میتوان از تروریزم جغرافیایی، تروریزم سیاسی، تروریزم اقتصادی، تروریزم فرهنگی و... نامبرد.

ازشایعترین انواع دیگر تروریزم، میتوان به تروریزم دولتی (کاربرد خشونت توسط دولت یا تهدید به استفاده از آن) و تروریزم سازمانیافته فراملی اشاره کرد.

مزید به آن امروزه ما با نوع جدیدی از تروریزم فرامرزی رو به رو هستیم، که در آن، مردم دست به اعمال خشونت آمیز میزنند و آن را با رجوع به عقاید مذهبی و یا پیام مقدس الهی مشروعیت میبخشند. نظیر آنچه سازمان القاعده در حمله‌های 11 سپتامبر انجام داد و آنچه از سوی "طالبان" و سایر نهادهای افراطی مذهبی به عنوان حمله‌های انتحاری در افغانستان، عراق و دیگر نقاط جهان انجام مییابد.

بعضاً گروهها و حلقه‌های افراطی ملی، مذهبی و افراطیون چپ از تروریزم به حیث یک وسیله و روش مبارزاتی استفاده مینمایند. البته تروریزم فراملی اهداف و منظور جهانی دارد؛ مثلاً در جنگ کفر و اسلام.

در عرصه تروریسم دولتی، دولت امریکا میتواند برای تمام دولتهای مستبد، نظامیگر و توتالیتر الگو و مُدل باشد. زیرا این دولت امریکاست که مقدم از همه زیرشعار مبارزه علیه تروریسم، عملاً تروریسم دولتی را تمثیل و اشاعه میدارد، نمونه های این اقدامهای تروریستی را در افغانستان و عراق میتوان به وضاحت مشاهده کرد.

تروریسم دولتی، زمانی با تمام ابعاد ضدبشری خود آشکار میگردد، که دولتها به صورت سازمانیافته و تثبیت شده از طریق اعمال قدرت به حذف فزیکتی افراد میپردازند و قربانیان خود را از بین افراد ملکی آگاهانه انتخاب میکند، به گونه نمونه میتوان به اقدامهای تروریستی دولت اسرائیل در برابر مردم بیدفاع فلسطین اشاره کرد.

ویلیام پرد نویسنده کتاب "تروریسم و دولت" دوازده ویژه گی را برای تشخیص تروریسم دولتی برشمرده است، که عبارت اند از:

1- اقدامهای سیاسی دولتی نسبت به مردم خویش برای اعمال تسلط از راه ایجاد ترس که میتواند با کنترل اخبار مطبوعات، لغو گردهماییهای گروهها، ضرب و شتم، شکنجه، توقیفهای وسیع، محاکمه های غیرعادلانه و اعدامهای سریع تحقق پیدا کند؛

2- حمله مسلحانه قوای نظامی یک دولت به اهدافی از دولت دیگر که در آن شهروندان ساکن بوده و خطر متوجه آن هاست؛

3- تلاش در جهت از بین بردن مأموران دولتهای دیگر؛

4- اشغال نظامی یک کشور، چپ به صورت کنترل مستقیم، یا به صورت ایجاد پایگاه عملیاتی؛

5- عملیات پنهان به وسیله تشکیلات امنیتی، یا سایر نیروهای یک دولت که در پی بی ثبات کردن، یا ساقط کردن دولت دیگر است؛

6- تبلیغهای مبتنی بر مطالب نادرست توسط یک دولت با هدف بی ثبات کردن دولت دیگر و ایجاد حمایت عمومی از نیروهای هدایت شده در کشور دیگر؛

7- عملیات نظامی، مانورها یا بازبهای انجام شده از سوی یک دولت خارج از سرزمین، یا آبهای سرزمینی آن؛

8- به کارگیری و حمایت مزدوران نظامی توسط یک دولت به منظور ساقط کردن حکومت کشور دیگر؛

9- حمایت از دولتهایی که حق تعیین سرنوشت مردم را نفی میکنند؛

10- فروش تسلیحات در حمایت از استقرار جنگهای منطقه یی علیرغم تلاشهایی که در جهت یافتن راه حل سیاسی صورت میگیرد؛



11- انتقال سلاحهای هسته‌ی توسط یک دولت به سرزمین، آنها یا فضای هوایی دولت‌های دیگر یا در آنها و فضای بین‌المللی؛

12- توسعه، آزمایش و به‌کارگیری سیستم‌های تسلیحاتی فضایی و هسته‌ی و سایر تسلیحات با قدرت تخریبی وسیع که در شرایط اجتماعی کشتار جمعی، یا تخریب محیط زیست را افزایش میدهد.

**ترور شخصیت:** اهانت، تهمت، شایعه پراگنی، تبلیغهای دروغین و... نوعی از ترور است. امروز تبلیغات برای کمرنگ کردن شخصیت دیگران و یا برای درهم شکستن آن، "ترور شخصیت" نام گرفته.

معمولاً برای ترور شخصیت تبلیغهای مخفیانه و غیرمستقیم، به نیت آنکه کسی را ناچیز جلوه بدهند، شخصیت او را درهم بشکنند و یا از همه مهمتر دیگران را علیه وی تحریک کنند، انجام مییابد.

در دنیای سیاست "ترور شخصیت" یک تاکتیک شناخته شده و مروج است، که البته به شدت مورد انزجار افکار عمومیست. با این حال در طول تاریخ، این حربه بارها مورد استفاده قرار گرفته است.

ترور شخصیت ابزار است، برای حذف هرگونه مخالف و مخالفت و از آن جا که هزینه آن برای استفاده کننده گانش از دیگر رفتارها برای سرکوب مخالفان کمتر است، شیوع بیشتری دارد. در دوره تسلط فاشیسم در اروپا بین دو جنگ جهانی، ترور شخصیت رواج بسیاری داشت، نمونه این نوع ترورهای افراطی در تاریخ معاصر امریکا هم یافت میشود، در دوران جنگ سرد بسیاری از کارمندان دستگاههای دولتی، روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان برچسپ کمونیست بودن خوردند و بسیاری به اتهام فعالیت‌های ضد امریکایی بازجویی شدند. در آن دوران، اتهامهایی بدون سند و دلیل علیه شخصیت‌های مختلف مطرح میشد، تا با ایجاد فضای تبلیغاتی منفی، آنان را بی اعتبار سازند. افترا، تحریف، جعل و سفسطه، جز لاینفک ترور شخصیت میباشد.

**بخش چهارم:**

**تروریزم از دید مارکسیستها:**

برای درک روشنتر دیدگاهها، نظریه ها و مواضع مارکسیستها در رابط به "تروریزم" مفید خواهد بود، تا در این قسمت به صورت بسیار فشرده چند سخنی از پیشگامان بینش انقلابی مارکسیستی را به عنوان آغاز این بحث نقل بدار

### سخنی از لنین،

لنین در مورد مبارزه علیه "تروریستها" و طرفداران آن ها مانند ناردونیکها، اس ارها و دیگران بارها در آثار خویش اظهار نظر نمود است، موصوف در نوشتاری که تحت عنوان "طرح برنامه حزب ما" در سال ۱۸۹۹ تحریر نموده، چنین مینویسد:

"برای آنکه جایی برای سؤ تفاهم نگذاریم، هم اکنون تصریح میکنیم، که به نظر شخصی ما ترور در زمان حاضر وسیلهء صالحی برای مبارزه نیست و حزب ما (به عنوان حزب) باید آن را رد کند (تا زمان تغییر شرایط که ممکن است موجب تغییر تاکتیک شود) و کلیه قوای خود را به تحکیم سازمان، رساندن مرتب نوشتهها مصروف دارد" {کلیات لنین، طبع چهارم روسی، جلد ۴ صفحه ۲۱۸}.

لنین در اثر معروف خود چه باید کرد؟ مینویسد:

"اکنون میستها و تروریستهای معاصر ریشهء مشترکی دارند و آن هم تسلیم و کرنش در مقابل جریان خودبه خودیست، مطلبی که ما در فصل پیشین از آن به مثابه پدیدهء عام سخن گفته ایم و اکنون به تأثیر آن در زمینهء فعالیت سیاسی و نبرد سیاسی میپردازیم. در نظر اول ممکن است محتوای دعوی ما متناقض به نظر رسد، زیرا فرق بین کسانی که "مبارزهء بیرنگ روزانه" را برجسته میکنند و کسانی که افراد را به جانبازانه ترین مبارزات دعوت میکنند، بسیار است، ولی در این جا تناقضی نیست. **اکنون میستها و تروریستها در قبال قطبهای مختلف جریان خودبه خودی سر تسلیم فرود می آورند:** اکنون میستها در قبال جریان خودبه خودی "جنبش خالص کارگری" و تروریستها در قبال **جریان خودبه خودی سوزان ترین خشم روشنفکری که نمیداند یا نمیتواند کار انقلابی را با جنبش کارگری پیوند دهد.** برای کسی که به چنین امکانی بیباور شده است یا هرگز باور نداشته است، واقعاً دشوار است برای عواطف برآشفته و انرژی انقلابی خویش بروزگاه دیگری جز ترور جستجو کند" {جلد ۵، صفحه ۳۸۸}.

لنین در مقالهء "حوادث نو و مسایل کهن" مینویسد:

"نباید به وسیلهء تیراندازی بهانهء تهییج و موضوع تبلیغ و تفکر سیاسی ایجاد کرد، بل که باید آن مصالحی را فرا گرفت، تنظیم کرد، به کار برد و به دست گرفت که زنده گی روس به اندازه

کافی به دست می‌دهد. این است تنها وظیفه در خورد یک انقلابی. اس ارها به تأثیر "تبلیغی" قتل‌های سیاسی که درباره آن در اتاق پذیرایی لیبرالها و قهوه خانه‌های عمومی زیاد پچیچه میکنند سخت مینازند. برای آن‌ها کاری ندارد که برانگیختن هیجانها و سانساسیون سیاسی را جانشین تربیت سیاسی پرولتاریا سازند (یا آن را بدین نحو تکمیل نمایند زیرا به حمدالله از دگم‌های تنگ هرگونه تیوری سوسیالیستی آزاد هستند). ولی ما برآنیم که عمل واقعاً و جداً "تبلیغ کننده" (تهییج کننده) و نی تنها تهییج کننده بل که (آنچه که به مراتب مهمتر است) تربیت کننده آنها آن وقایعیست که در آن خود توده‌ها بازیگر اساسی هستند و محصول روحيات خود آنهاست و نی آنچه که "با قصد خاص" از طرف این یا آن سازمان به صحنه گذارده میشود. ما برآنیم که صدها شاه‌کشی گاه آن تأثیر مهییج و تربیت کننده را ندارد که شرکت ده‌هزار کارگر در جلساتی که در آن منافع اساسی آن‌ها و ارتباط سیاست با این منافع مطرح است، دارد و این شرکت و مبارزه است که قشرهای تازه به تازه {به میدان نیامده} پرولتاریا را به سطح زنده گی آگاهانه‌تر و مبارزه انقلابی وسیعتر ارتقا میدهد" {جلد ۶، صفحه ۲۴۹}.

لنین در مقاله بسیار جالب خود موسوم به جنگ پارتیزانی درباره استفاده از اشکال مختلف مبارزه مینویسد:

"مارکسیزم به هیچ وجه به نحوی بلاشروط از هیچ یک از اشکال مبارزه استنکاف ندارد. مارکسیزم در هیچ حالتی به آن اشکال مبارزه که تنها در لحظه حاضر ممکن و موجود اند اکتفا نمی‌ورزد و در صورت تحول وضع معین اجتماعی به ضرورت اشکال مبارزه یی که برای فعالان دوران معین نو و ناشناخته است، اهمیت قایل است. از این جهت مارکسیزم، اگر بتوان چنین بیان کرد، در مکتب پراتیک توده‌ها درس می‌گیرد و از آن دور است که به توده‌ها اشکال "سیستماتیک" مبارزه ساخت داخل کابینه‌ها را درس بدهد." {جلد ۱۱، صفحه ۱۸۷-۱۸۶}.

نوت: نقل قولها برگرفته شده از آثار احسان طبری

### لیون تروتسکی:

لیون تروتسکی، که یکی از رهبران مرکزی انقلاب اکتوبر روسیه بود و در سالهای نخستین حیات جمهوری شوروی به درخواست لنین به عنوان وزیر امور خارجه و رهبر ارتش سرخ شوروی انجام وظیفه کرده است و سر انجام در سال 1940 به دست پلیس مخفی استالین در

مکزیک ترور شد، بر مبنای درسهای مبارزات انقلابی در روسیه تزاری دو مقاله رهنمود دهنده به نامهای "درباره تروریزم" و "فروپاشی ترور و جنبش"، متعاقب انقلاب 1905 روسیه نوشته است، در این مقاله ها تروتسکی علیه جهتگیری استراتژییک سازمانهای انقلابی نظیر "نارودنایولیا (اراده خلق) {3} و "حزب سوسیال ریوالیوسیونر"، که ترور فردی را علیه صاحبمنصبان منفور تزار تبلیغ و سازماندهی میکردند به جدل پرداخته است و دیدگاههای مارکسیستها را در رابطه به "تروریزم" توضیح و بیان نموده است، تروتسکی معتقد بود که تروریزم انفرادی به رغم این که چه انگیزه یی محرک آن باشد، مقام سازنده گان تاریخ را تا حدی تماشچی تنزیل میدهد و صفوف جنبش کارگری را به روی دخالت اخلاگران میگذارد و جنبش را ضربه پذیر میکند. موصوف در چهار مقاله خویش که در کتاب "مارکسیزم و تروریزم" در سال 1974 منتشر شده است، به آنان که به جنبش کارگری تهمت تروریستی و ماجراجویی میزنند، پاسخ میگوید، او مینگارد:

"تروریزم نشأت گرفته از فقدان یک طبقه انقلابی، سپس احیاشده بر مبنای بی اعتمادی به توده های انقلابی، فقط از راه سؤاستفاده از نقاط ضعف و عدم سازماندهی توده ها، کوچک شمردن دستاوردهای آنان و بزرگنمایی شکستهای شان میتواند به حیات خود ادامه بدهد. وجود ترور فردی در یک کشور، خود نشان بارز از عقبمانده گی سیاسی آن کشور و زبونی نیروهای مترقی آن است.

ما مارکسیستها، برای تحقق وظایف مبارزه رهاییبخش پرولتاریا و همین طور ملیتهای ستمدیده، تاکتیک ترور فردی را عملی و عقلانی نمیدانیم. قهرمان تک و تنها نمیتواند جاگزین توده ها شود. اما ما به وضوح میدانیم که چنین اعمال تکان دهنده یی که ناشی از یأس و انتقامجویی اند، غیرقابل اجتناب هستند.

هرچه اعمال تروریستی "مؤثرتر" باشد، هرچه اثر شان عظیمتر باشد، توجه توده های مردم هرچه بیشتر به سوی شان جلب شود، به همان میزان آن ها باعث میشوند که علاقه توده ها به خودسازماندهی و خود آموزی کاهش بیابد.

این که آیا یک تلاش تروریستی، حتی اگر "موفق" باشد، آیا خواهد توانست طبقه حاکمه را گیج کند یا نی، به شرایط خاص حاکم در جامعه در آن لحظه خاص بسته گی خواهد داشت. در هر صورت گیچی طبقه حاکمه دیری نخواهد پایید، دولت سرمایه داری حیات خود را بر مبنای حیات وزرای حکومتش بنیان نمیگذارد و همراه با آنان از میان نخواهد رفت. طبقاتی که

دولت خادمشان است افرادی جدیدی را جاگزین خواهد کرد، میکانیزم عملکرد آن نظام دست نخورده باقی میماند و به حیات خود ادامه میدهد.

اما، آشفته گیی که اقدام به ترور در میان صفوف خود زحمتکشان ایجاد میکند به مراتب عمیقتر از این هاست. اگر بتوان صرفاً با تسلیح خود با یک تفنگچه به اهداف مورد نظر دست یافت، دیگر چرا باید برای پیشبرد مبارزه طبقاتی تلاش کرد؟ اگر زره یی باروت و یا چند تکه سرب برای شلیک به گردن دشمن کافیهست، دیگر چه نیازی به سازماندهی طبقه وجود خواهد داشت؟ اگر عقل حکم میکند، که میتوان با غرش انفجار باعث وحشت و سراسیمه گی عالی منصبان شد، پس چه نیازی به وجود حزب هست؟ اگر بتوان از جایگاه بازدید کننده گان در پارلمان به وزیران شلیک کرد، چه نیازی به گردهماییها و تهییج توده ها هست، انتخابات به چه درد میخورد؟

ترور فردی از دیدگاه ما قابل قبول نیست، دقیقاً بدین خاطر که نقش توده ها را در ذهن شان کوچک میکند، آنان را با فقدان قدرت شان آشتی میدهد و چشمان آنان و امیدهای شان را به سوی ناجی و نقاص گیرندهء معطوف میسازد که روزی از راه خواهد رسید و رسالتش را انجام خواهد داد. {نقل قولهای فوق از کتاب "مارکسیزم و تروریسم" لیون تروتسکی}.

### احسان طبری:

احسان طبری دربارهء نقش ترور و ثمربخشی انقلابی این اسلوب و این که آیا از ترور انفرادی باید در مبارزه علیه رژیمهای جبار و توتالیتر استفاده کرد یا نی؟ در مقاله یی زیر عنوان "پیرامون ترور حسنعلی منصور و تیراندازی به سوی شاه در کاخ مرمر"، مینگارد:

"«آیا باید ترور انفرادی را مجاز شمرد یا ممنوع؟ آیا باید تروریستهایمانند، بخارایی و شمس آبادی را تجلیل کرد یا تقبیح؟ آیا از اسلوب ترور انفرادی باید در مبارزه علیه رژیم جابرانهء کنونی استفاده کرد یا نی؟

برخی محافل ملی و دموکراتیک گاه ضمن تحلیلهای ویژه و گاه در جریان ارزیابی حوادث جاری بدین سوالها پاسخ داده اند. ما به نوبهء خود میکوشیم نظر خود را در اطراف این موضوع مهم مورد بحث روشن سازیم. از آن جا که جهانبینی حزب ما مارکسیزم- لنینیسم است، به جا خواهد بود اگر نخست ببینیم طبق احکام موجود و متداول مارکسیستی ترور انفرادی چگونه ارزیابی میشود.

ترور را به دو نوع **جمعی** و **انفرادی** تقسیم میکنند. ترور جمعی هنگامیست که هیئت حاکمه با اجرای بازداشتها، اعدامها، تبعیدها، سلب حقها و غیره به شکل جمعی و در مقیاس وسیع میکوشد هرگونه نیروی مقاومت مخالفان خود را خورد سازد. ترور جمعی گاه سیاه یا ارتجاعیست و گاه سرخ یا انقلابیست. برای ترور جمعی انقلابی میتوان از دوران ترور ژاکوبنها در انقلاب کبیر فرانسه علیه دشمنان انقلاب یاد کرد.

نمونه های ترور سیاه یا ارتجاعی در ایران و جهان فراوان است.

پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز رژیم شاه دست به ترور ارتجاعی زد و از طریق حبسها، شکنجه ها، اعدامها، تبعیدها، قتل افراد در کوچه و خیابان و انواع اقدامهای تزییقی دیگر در مقیاس وسیع کوشید تا نهضت رهاییبخش را خورد سازد و آن را از پا درآورد.

اما ترور انفرادی هنگامیست، که تروریست مخالف سیاسی معینی را که برای وی نقشی خاص قابل است، نابود سازد. این نیز بر دو قسم است. ترور انقلابی و ترور ارتجاعی.

به مناسبت بحثی که مارکسیستهای روس تا حد پلخانف و لنین با طرفداران ترور انفرادی مانند نارودنیکها، اس ارها، انارشئیستها داشتند، مسألهء ترور انفرادی به عنوان اسلوب تحول اجتماعی مورد بررسی کافی قرار گرفته است. پلخانف از گروه نارودنیکها بر سر همین اختلاف جدا شد. گروه نارودنیکی موسوم به "نارودنا یولیا" (آزادی خلق) با آن که موفق شد تزار الکساندر دوم را به قتل برساند نتوانست از این طریق تغییری در وضع روسیه پدید آورد. مارکسیستها میگفتند:

**اسلوب ترور فردی اسلوب اثربخشی برای اعمال تحول اجتماعی نیست.** این تحول را باید جنبش متشکل و آگاه زحمتکشان که مجهز به برنامهء علمیست و میدانند چه چیز را ویران کند و چه چیز را بنا مینهد به هنگام نضج شرایط اجتماعی تحول یعنی به هنگام وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب پدید آورد. مارکسیستها توضیح میدادند، همان طور که فرماندهی در جریان جنگ ممکن است، ترور فرمانده طرف را در یک لحظهء معین تکامل جنگ سودمند و مؤثر در اخذ نتیجه بشمرد، همان طور هم در صورت وجود جنبش متشکل، در صورت اجرای نبرد منظم علیه دشمن میتوان از اسلوب ترور به مثابهء یک اقدام فرعی و جزئی در داخل یک اقدام وسیع توده یی اگر ضرورت اقتضا کند، استفاده کرد. ولی **ترور به مثابهء اسلوب تحول اجتماعی نی تنها بی ثمر، بل که گاه مضر است.** زیرا اولاً این پندار غلط را پدید می آورد که گویا از این راه میتوان به جایی رسید و موجب فلج شدن اراده و تحرک نبرد اجتماعی در توده های مستعد میگردد. ثانیاً به هیئت حاکمه امکان میدهد ضربه های سنگینی بر مبارزان

اجتماعی وارد آورد و بندهای تسلط خود را محکمتر سازد. چنین است به بیان ساده استدلالی که مارکسیستها در مقابل موافقان ترور فردی میکرده اند.»

به صورت فشرده میتوان گفت: مارکسیستها ترورهای انفرادی را که نقش توده ها را کم میکند و توجه به ارگانیزه کردن حرکت‌های اعتراضی را از بین میبرد قبول ندارند، زیرا در این گونه ترورها سیستم نابود نمیشود بل که با از بین رفتن یک شخص و یا هیئت رهبری دستگاه حاکمه از یک سیستم، شخص دیگری و یا تیم دیگری جایگزین میگردد و با قدرتگیری دوباره، سیستم حاکم میتواند جنبش را سرکوب و احزاب را تحت فشار و شکنجه به حاشیه براند. مبدای انقلاب در نظام سرمایه داری از دید مارکسیستها در طبقهء کارگر نهفته است که ارگانهای اقتصادی سیستم حاکم را در اختیار دارند. از این رو اعتصابهای سراسری کارگری و تظاهرات و فعالیتهای مدنی و ارگانیزه کردن حرکت‌های اجتماعی و دیگر برخوردهای طبقاتی برای آگاهی دادن دیگر اقشار جامعه از جمله اسلوبها و شیوه های مارکسیستها در جایگزینی و تغییر سیستم حاکم میباشد.

با وجود آنکه هر اقدام و هر عملی که بر اساس عنصر قهر انجام مییابد، نمیشود بر چسپ "تروریزم" را به آن زد و آن اقدام و عمل را هم سان با اقدامها و عمل تروریزم خواند، ولی دیده میشود که بسیاری عناصر قهر در فعالیتهای تروریستی تداخل دارد. در روند جنبشهای انقلابی، به مشاهده میرسد که در فعالیتهای مسلحانهء انقلابی، که به منظور تغییر و دگرگونی یک نظام اجتماعی انجام مییابد در بسیاری موارد عناصر تروریزم با آن فعالیتهای آمیخته اند.

به طورمثال، اگر به پیشینهء اشکال مبارزهء انقلابی نهادها و نیروهای چپ انقلابی نظر اندازیم به وضاحت دیده میشود، زمانی که راههای مبارزهء مسالمت آمیز، قانونی، دموکراتیک و آزاد برای آن ها مسدود گردیده و مبارزهء غیرمسالمت آمیز بر آن ها تحمیل گردیده است، به ایجاد شاخه های نظامی پارتیزانی دست زده اند، که جهت تحقق اهداف خویش بعضاً متوسل به اقدامها و عمل تروریستی نیز گردیده اند، میشود در این مورد از جنگهای پارتیزانی تحت رهبری چه گوارا در جریان انقلاب کیوبا و یا از جنگهای آزادیبخش مردم فلسطین به خصوص در سالهای 60 و 70 که توأم با عنصر ترور بوده و یا از جنبش آزادیخواهی گردها نام برد.

برخی از محققان و تحلیلگران، جنگهای عادلانه و مبارزات پارتیزانی را که به هدف کسب استقلال و آزادی ملی سازماندهی و راه اندازی میگردد، همردیف با فعالیتهای تروریستی قلمداد میکنند. و مرز بین این دو قایل نیستند

**دکتر عبدالرحمن قاسملو**، دبیر کل "حزب دموکرات کردستان ایران"، که در سال 1368 خورشیدی از سوی شبکه های تروریستی دولت ایران به شهادت رسید و حزبش متهم به سازماندهی و انجام عملیات تروریستی میباشد، در این مورد در یکی از مصاحبه های خود با روزنامه لیبراسیون چاپ فرانسه میگوید:

"در سرزمینی مانند ایران، که رژیم توتالیتر حاکم است، رژیمی که حقوق و آزادیهای انسانی را هیچ انگاشته و ارزشهای انسانی و امروزی را پامال میکنند، آزادیخواهان به خاطر فضای رعب و وحشت و سرکوبی که وجود دارد توانایی راه اندازی تظاهرات و اعتصابات سراسری به منظور ساقط کردن دولت حاکم را ندارند، چاره یی جز پناه بردن به طریق دیگر مبارزه مانند جنگ پارتیزانی نیست. اما این نوع مبارزه باید به صورتی انجام بپذیرد که سیمای مبارزه را در افکار عمومی جهان خدشه دار نکند و در همان حال رژیم را دچار ضعف و بحران بکند، به عبارت دیگر از اعمال تروریستی و ضد انسانی به دور باشد.

**تروریسم و جنبشهای آزادیخواهان ملی دو مقولهء جدا از هم هستند**، در جنگ عادلانهء مسلحانه یا پارتیزانی پناه بردن به عملیات تروریستی لازم نیست. {وب سایت حزب دموکرات کردستان ایران}

### **مؤجز اینکه:**

هرگاه فرد یا گروه یا دولتی، برای رسیدن به اهداف خود، {هرچند اهداف مشروع و عادلانه باشد} از شیوه هایی استفاده کند که در بین افراد و جمعی از مردم ایجاد رعب و وحشت کرده و یا موجب مرگ آن ها شود، این اقدام تروریستی قلمداد میشود و یا آنکه افراد بدون تشکل دادگاه صالح و قانونی، به مرگ محکوم شوند و حکم آن ها در محلهای عبور و مرور مردم از طریق انفجار بمب و یا رگبار گلوله به اجرا در آید {چون عمل گروه طالبان!} آن اقدام نیز تروریستی محسوب میگردد. ترویزم یک شیوهء عمل است که با حذف فیزیکی حریف و یا خود و یا هر دو میپردازد تا چیزی برای حل کردن باقی نماند (حمله های انتحاری).



امروز تروریسم به عنوان یک ابزار، در دست گروه‌های ضعیف و گروه‌های کم توان قرار دارد، که معمولاً از آن علیه دولت‌ها استفاده می‌گردد.

گروه‌ها و نهادهایی که تروریسم را به عنوان یک استراتژی به کار می‌برند، در واقع فاقد قدرت و توان رویارویی در یک جنگ متعارف هستند.

با آنکه قوانین سختگیرانه متعدد ضد تروریسم به خصوص طی دهه‌های اخیر وضع گردیده، ولی ما شاهد آنیم که وضع و اجرای "قوانین مبارزه با تروریسم" در سطح ملی به ویژه در کشورهای بزرگ سرمایه داری و اسناد مرتبط با اقدام‌های تروریستی در سطح جهانی توأم با تدابیر برای مبارزه و پیشگیری از تروریسم، نی تنها به محدودیت و پیشگیری از تروریسم منجر نشد، بل "تروریسم" به عنوان پدیده اجتناب ناپذیر برای دنیای امروزه مطرح است.

کنون شیوع واقعی و گسترش اقدام‌های تروریستی یا اقدام‌های خشونت آمیز که با برچسب تروریسم مواجه میشوند و هم چنان تأثیر منفی آن در اذهان عمومی مردم جهان، تروریسم را در جهان امروز ما به یک پدیده عادی و معمولی مبدل ساخته است، که همه گان با آن ناگزیر زیست میکنند و هر لحظه انتظار وقوعش را دارند.

**در فرجام این بحث بدون تردید میتوان گفت، که هر عمل تروریستی جنایتیست نابخشودنی و ضد کرامت انسان‌ی.**

این که آیا میباید بین تروریسم و جنایتهای معمولی و یا اشکال دیگری توسل به خشونت، فرقی قایل شد؟ پاسخ آن را **یورگن هابرماس** در یکی از مصاحبه‌های اخیر خویش درباره "مفهوم تروریسم" با نشریه لوموند دیپلماتیک ارایه کرده است:

"از نظر اخلاقی، عمل تروریستی، در هر موقعیتی و با هر انگیزه‌ی که انجام شود، به هیچ وجه قابل بخشش نیست. هیچ چیزی به ما این را اجازه نمیدهد که با استناد و عتابت به اهدافی که تروریستها برای خود تعیین میکنند، مرگ و رنج دیگری را توجیه کنیم. هر قتل مرگیست اضافی. اما از نظر تاریخی، تروریسم نسبت به جرمهایی که در صلاحیت قاضی جزاییست، از موقعیت کاملاً متفاوتی برخوردار است. تروریسم در تمایز با جنایت خصوصی، جنایتیست که به عموم مربوط میشود و در قیاس با جنایت ناموسی، به نوع دیگری از بررسی و تحلیل نیاز دارد و آن گهی، اگر این طور نبود، ما حالا گفتگو نمی‌کردیم.

"

**پینویسها:**

1- **انقلاب فرانسه**، (۱۷۸۹-۱۷۹۹) دوره‌ی از دگرگونی‌های اجتماعی سیاسی در تاریخ سیاسی فرانسه و اروپا بود. این انقلاب، یکی از چند انقلاب‌ها در طول تاریخ جهان است، که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، منجر به تغییر نظام سلطنتی به جمهوری در فرانسه و ایجاد پیامدهای عمیقی در کل اروپا شد.

پس از انقلاب در ساختار حکومتی فرانسه، که پیش از آن سلطنتی با امتیازهای فیودالی برای طبقه اشراف و روحانیون کاتولیک بود، تغییرهای بنیادی در شکل‌های مبتنی بر اصول روشنگری، ملیگرایی<sup>۱</sup> دموکراسی و شهروندی پدید آمد.

با این حال این تغییرها با آشفته‌گیهای خشونت‌آمیزی شامل اعدام‌ها و سرکوبها در طی دوران حکمرانی وحشت و جنگ‌های انقلابی فرانسه همراه بود. وقایع بعدی که میشود آن‌ها را به انقلاب فرانسه ربط داد، شامل: جنگ‌های ناپلیونی و بازگرداندن رژیم سلطنتی و دو انقلاب دیگر که فرانسه امروزی را شکل داده است.

برخی معتقد اند، اولین جرقه انقلاب، یورش به باستیل بود و در آن زمان نیز مردم هنوز به براندازی سلطنت فکر نمی‌کردند و برخی آغاز آن را ماه می ۱۷۸۹ میلادی میدانند. پایان آن را ۱۷۹۵ یا ۱۷۹۹ میدانند و برخی سال ۱۸۰۴ که ناپلیون اعلام امپراتوری نمود و گاهی تمام دوره ناپلیون را تا ۱۸۱۵ نیز در جز انقلاب فرانسه می‌آورند ولی اغلب آغاز عصر ناپلیون را پایان دوره انقلاب می‌شمارند.

توکویل، از اندیشمندان هم عصر انقلاب، معتقد است که با وجود آن همه تلاش برای وقوع انقلاب، نتیجه کار دموکراسی نبود. شاید به همین دلیل است که وی برخلاف بسیاری، سال ۱۷۸۹ شروع انقلاب را سال پایان انقلاب میدانند. با این حال به نظر بسیاری، انقلاب با سقوط زندان باستیل در سال ۱۷۸۹ آغاز شد. شاه، لویی شانزدهم، در سال ۱۷۹۳ اعدام شد و سرانجام، در سال ۱۷۹۹ هنگامی که ناپلیون بناپارت به قدرت رسید، انقلاب پایان پذیرفت. برگرفته از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد.



۱۴ جولای ۱۷۸۹م؛ یورش به زندان باستیل، نخستین جرقه انقلاب

2- اصطلاح *Konvention*، معمولاً برای بیان اراده مشترک کشورها در قبول قواعد حق بین‌الملل عام به کار میرود و تقریباً برای کلیه توافقیهای بین‌المللی که در چارچوب سازمان ملل متحد صورت گرفته، از این اصطلاح استفاده شده است. مثلاً کنوانسیون حقوق معاهده‌ها، کنوانسیون حقوق دریاها، کنوانسیون روابط دیپلماتیک. در زبان فارسی این اصطلاح به **عهدنامه** ترجمه شده و گاهی نیز عیناً کلمه **کنوانسیون** را به کار برده‌اند. البته در برخی از اسناد حقوقی این واژه به **مقاوله‌نامه** نیز ترجمه شده است.

3- **نارودنایولیا یعنی اراده مردم**، در روسیه قبل از سوسیال دموکراسی، جنبشی وجود داشت که به نارودیزم مشهور بود. نارود به زبان روسی یعنی مردم، نارودنیکها خودشان را طرفداران مردم میدانستند و از نظر آن‌ها توده انبوه دهقانان روسی که به صورت "سرف" کار و زنده گی میکردند، مردم روسیه تلقی میشدند که این بخش از مردم را از اشرافی که پایگاه اساسی تزاریزم بود، جدا میکرد. فعالیت عمده این‌ها به صورت یک سری حرکت‌های تند و افراطی بود و مشهورترین شکل آن‌ها سازمانی بود به نام نارودنایولیا یعنی اراده مردم. چهره‌های برجسته‌ی در این نارودنایولیا بودند که حتی در توطئه ترور تزار روس برادر لنین به نام الکساندر جز رهبران آن‌ها بود و چون توطئه عقیم ماند سران آن‌ها از جمله الکساندر برادر لنین اعدام شدند.

### منابع:

جنگ و جهانی شدن، اثر میخائیل چوسودوفسکی؛ ترجمه جعفر پویا.  
حقوق معاهدات بین‌الملل - نشرات وزارت خارجه افغانستان.  
تبلیغ مسلحانه یا ترور، اثر تورج حیدری بیگوند.

تأثیر تروریزم بر حقوق کیفری؛ اثرحسن عالی پور.  
مبارزه با تروریزم ادعایی کاذب است؛ اثر بهرام رحمانی.  
سایت انترنیتی انجمن دوستداران احسان طبری.  
اسناد سازمان کنفرانس اسلامی در مبارزه با تروریزم بین المللی؛ سایت انترنیتی پایگاه اطلاع  
رسانی قربانیان ترور.  
مارکسیزم و تروریزم؛ اثر لیون تروتسکی؛ ترجمهء مسود صابری.  
و یادداشتهای شخصی.

\* \* \*

برگرفته از شمارهء دوم «برهان» نشریهء تئوریک - آموزشی «نهضت آیندهء افغانستان»